



معرفی کتاب تاریخ فکری لیبرالیسم

ارائه در موسسه مطالعات و پژوهشهای بازرگانی

مهدی محرمی

۲۷ آبان ۱۳۹۸

درباره مولف

- پیر منان، فیلسوف و پژوهشگر فرانسوی استاد فلسفه سیاسی در مدرسه عالی مطالعات اجتماعی است.
- وی هم‌چنین در دوره‌ای دستیار ریموند آرون، اندیشمند نامدار در کوئلژ دوفرانس بوده و در حال حاضر مدیر کانون ریموند آرون است.
- اهمیت و نوآوری کارهای پژوهشی پیر منان را باید در بررسی و کوشش برای درک شکل‌های سیاسی دانست که پیدایش، جانشینی و دگرشد آنها زنجیره تاریخ سیاسی جامعه بشری را ساخته‌اند.
- وی در پژوهش‌های خود دولت‌شهرهای یونانی و امپراطوری روم، دگرشد این دو شکل سیاسی در قرون وسطی، دولت‌شهرها در دوران مدرن، امپراطوری‌های پساقرون وسطایی و پادشاهی‌های مطلق در اروپا را با ژرف اندیشی پژوهیده است.



ساختار کلی کتاب

❖ اروپا و مساله یزدان شناختی-سیاسی

❖ ماکیاولی و باروری شر

❖ هابز و هنر نوین سیاسی

❖ لاک، کار و مالکیت

❖ مونتسکیو و تفکیک قوه‌ها

❖ روسو، منتقد لیبرالیسم



اروپا و مساله یزدان شناختی-سیاسی

گزینه‌های پیش روی اروپا پس از سقوط امپراطوری روم شرقی و در سایه نفوذ کلیسا

- دولت شهر
- امپراطوری
- پادشاهی مطلق

نزاع‌های داخلی، نبود بنیان‌های مستحکم ایدئولوژیک و دشمنی دوطرفه با کلیسا از دلایل اصلی عدم امکان‌پذیری دولت‌شهر به

عنوان یک نظام سیاسی جایگزین در اروپا

دشواری اجرای طرح امپراطوری در سرزمینی پراکنده از حیث جغرافیایی، قومی و سیاسی. علاوه بر این، کلیسا به واسطه نفوذ

خود جای امپراطوری را پر کرده بود.



ظهور پادشاهی مطلق به عنوان نظام سیاسی حاکم

- (1) پادشاه با اینکه داعیه حق الهی را دارد، ادعایی مبنی بر سلطنت جهان‌روا نداشت که این امر به کمتر شدن نزاع با کلیسا منجر شد
- (2) راحت‌تر بودن زندگی سیاسی در کشور پادشاهی نسبت به دولت‌شهر
- (3) وضعیت طبیعی فرمان‌گزاران پادشاه، فرمان‌برداری دانسته می‌شد که این امر سنخیت بیشتری با موضع کلیسا داشت

ماکیاولی و باروری شر

ظهور ماکیاولیسم

- مقابله با نفوذ مسیحیت با رهبری دانته و مارسیلیو پادووانی بر پایه تفکر ارسطویی. این دو مدافع شکل‌گیری امپراطوری بودند که پیشتر عدم امکان‌پذیری آن اثبات شد
- در ادامه تقابل با نفوذ تفکر دینی را ماکیاولی فیصله داد. وی رویکردی واقع‌گرایانه به سیاست را آغاز نمود اما بنیانگذار شر و بدی نبود چه بسا که پیش از وی نیز این دذایل در عرصه سیاسی وجود داشت.
- ماکیاولی بر خلاف ارسطو که بر خیر و غایت دولت‌شهر تاکید داشت، بر خصلت گوهرین شر در امور سیاسی تاکید می‌کند.



ماکیاولی و باروری شر

- وی زندگی سیاسی را در چشم‌انداز خاستگاه آن (بنیان‌گذاری دولت‌شهرها، تغییر رژیم‌ها و توطئه‌چینی‌ها) که اغلب خشونت‌بار و ناعادلانه هستند شروع می‌کند. لذا ماکیاولی بر خلاف ارسطو اعتقاد دارد که دولت‌شهر نه به واسطه خیر بلکه با روش‌های خشونت‌بار برپا شده است و لذا خواست کمال‌یابی و غایت‌مندی در دولت‌شهر به یاری خیر برین (آموزه‌های مسیحی) بی‌معنی است.
- ازدست رفتن ایده همسان‌انگاری غریزه صیانت نفس با غریزه صیانت از دولت‌شهر، لزوم اعمال شر را ضروری می‌کند. اعلام ضرورت شر در واقع اعلام خودبسندگی نظم زمینی و عرفی و در هرگونه نظم مسیحی یا الهی است (صفحه ۵۶)
- با این وجود، ماکیاولی نتوانست ایده یک نهاد سیاسی را در مقابل کلیسا پی‌ریزی کند؛ طرحی که بعدها هابز آن را محقق کرد.

هابز و هنر نوین سیاسی

- دغدغه هابز عبارت بود از بنیان یک نهاد سیاسی که مشروعیت آن را نیازهای مردم یعنی امنیت و آرامش به وجود می آورد. انسان‌هایی که چزاره پورجا خشنود می کرد حال می خواهند خود خشنود شوند. لذا باید هوشمند شوند.
- علت تاکید هابز بر امنیت و آرامش، شرایط جنگی حاکم بر انگلستان آن روز بود؛ جنگی که سعی داشت مشخص کند کارکرد پادشاه چیست و جایگاه مذهب در پیکره سیاسی کجاست.
- از نگاه هابز دو علت عرفی و مذهبی برای جنگ وجود داشت (صفحه ۶۲)
 - جمهوری باوری ارسطو (بازگشت به گذشته شکوهمند باستان)
 - پروتستانیزم (بازگشت به گذشته پاک مسیحیت)



هابز و هنر نوین سیاسی

هابز هر دو مدعی قدرت سیاسی ارسطو باوران و پروتستانها را رد می کند و تنها راه اتحاد و یگانگی را هنر سیاسی اعلام می کند.

- هنری نه مبتنی بر خیر طبیعی (همچون مورد دولت شهر که به شکست انجامید) بلکه شر، آن هم گونه خاصی از شر یعنی مرگ. لذا بنیاد هنر سیاسی هابز ترس از مرگ است. بنیاد نظم نوین خیری نیست که می جویند بلکه شری است که از آن می گریزند. لذا هابز جنگ همه با هم را "وضعیت طبیعی بشر" خواند.
- به این ترتیب، هابز بنیان جامعه مبتنی بر خیر (دولت شهر) را فرومی ریزد. در وضع طبیعی نیک و بد (خیر و شر) و اخلاقیات معنا ندارد. موارد فوق تنها زمانی موضوعیت می یابد که وضع طبیعی سپری شود و اقتدار دولتی قوانینی را تدوین کند که آن قوانین تعریفی از این مفاهیم به دست دهد. لذا بر خلاف ادعاهای دین مسیح، اعمال به ظاهر شرورانه گناه نیست بلکه از روی ضرورت است.



هابز و هنر نوین سیاسی

هوشمندی انسان، وی را به صلح می‌گراید.

- گذشتن از حق در حالت طبیعی (حالت جنگ همه با هم) برای رسیدن به مرحله پس از جنگ یعنی صلح. لذا افراد باید در چارچوب یک قرارداد متعهد شوند که از این حق می‌گذرند. چه کسی این قرارداد را تضمین می‌کند؟ تهدید به مجازات که از سوی حاکمیت تعیین می‌شود.
- حاکمیت مالک حقوق بی حد و مرز است و لذا وارث بر حق خیر به شمار می‌آید (ضرورت استبداد در شرایط صلح). او کسی نیست جز لویاتان. خدای میرایی که صلح و آرامش اجتماعی را تضمین می‌کند. لذا در اندیشه سیاسی هابز، «حق» جانشین «خیر» می‌شود.



هابز و هنر نوین سیاسی

هابز معتقد است قدرت سیاسی طبیعی نبوده و بر ساخته انسان‌ها است (پاراگراف دوم صفحه ۷۲)

حال نهاد سیاسی چیست؟ استبداد یا همان ایده «بزرگترین قدرت»

تفاوت هابز و ارسطو

- هابز نظم سیاسی را محصول ناتوانی انسان میدانند در حالی که ارسطو آن را ناشی از توانمندیهای وی میدانند.
 - کار پیکیره سیاسی مورد نظر هابز، برخلاف دولت شهر مورد نظر ارسطو نه ترکیب و تصحیح نیروها بلکه کاهش ضعفها است.
- هابز بنیان‌گذار لیبرالیسم و اندیشه او خاستگاه مشترک دموکراسی مدرن و لیبرالیسم است. با این حال هابز از کنار دموکراسی می‌گذرد
- (انتقاد روسو از وی)

لاک، کار و مالکیت

- لاک تغییراتی را در مفهوم وضع طبیعی هابز می دهد تا اشکالات وارده بر مدل سیاسی وی که همانا استبداد است را اصلاح کند. لذا به جای ترس از مرگ، ترس از گرسنگی را عامل تهدید بشر معرفی می کند.
- لاک معتقد است که در آغاز هیچ رابطه ای حتی دشمنی میان افراد وجود ندارد. فرد تنها و از همانندانش جدا است و فقط با خود و طبیعت رابطه دارد. وی بدین ترتیب حقوق فردی را خلق می کند.
- حق مالکیت بر تشکیل جامعه مقدم است و به موافقت دیگری یا قانون بستگی ندارد.
- رابطه انسان با طبیعت از رهگذر کار تعریف می شود.

لاک، کار و مالکیت

- لاک حد و مرز طبیعی حق مالکیت را پذیرفته و آنرا تعیین می کند: عدم استفاده بیش از نیاز و احترام به حق استفاده دیگران از طبیعت
- هابز ادامه برای پرهیز در اسراف ایده "معادل تباهی ناپذیر" را برای چیزهای تباهی پذیر معرفی می کند که نشانگر کمیت کاری است که در آن کالا گنجانده شده است. (لزوم آزاد بودن داد و ستد برای حفظ ارزش انباشته)
- با به رسمیت شناخته شدن حق مالکیت به عنوان حق طبیعی، سیستم تولید و دادوستدها و ارزش ها یعنی سیستم اقتصادی سیاسی پدیدار شد، سیستمی که مفهوم تعیین کننده آن نه حق مطلق فرد بلکه فایده مندی یا سود بود. لاک تحقق عدالت را در تضمین "حق مالکیت" می داند و بس.

لاک، کار و مالکیت

- چیرگی بشر بر طبیعت و ظهور علم (صفحه ۱۱۳)
- از نظر لاک، وظیفه نهاد سیاسی (حاکمیت) حفاظت و تضمین حقوق طبیعی فردها است. چراکه اگرچه وضع طبیعی، وضع جنگ نیست اما گرایش به آن وجود دارد (جنبه هابزی آموزه لاک) و افراد برای رفع اختلافات خود نیاز به داورانی برای حفظ حقوق خود دارند.

تفاوت دیدگاه لاک با هابز در مورد کیفیت حاکمیت

- علاوه بر تدوین قوانین جهان شمول و مورد قبول افراد جامعه (به ویژه فرمانروا) هر فرد باید چه مستقیم و چه از طریق نمایندگان در تهیه و اعلام این قوانین مشارکت کند. لذا برون رفت از وضع طبیعی و ورود به جامعه مدنی، تشکیل مجلس قانون گذاری است.

مونتیسکیو، تفکیک قوا

- با گذر از هابز و لاک به مونتیسکیو، اهداف سیاسی یکسان می مانند اما ابزارهای تحقق آن کاملاً متفاوتند. در حالیکه آماج نهاد سیاسی تامین امنیت اشخاص است اما نیاز به امنیت دیگر مشروعیت سیاسی و مشروعیت مطلق نخواهد بود. برخلاف لاک و هابز که از حق مطلق یا بی حد و مرز خود در وضع طبیعی، حق مطلق یا برین حاکمیت سیاسی سخن می گفتند، مونتیسکیو این زبان را رها می کند. لیبرالیسم مونتیسکیو ترش رو پرخاشگر نیست زیرا توانست آزادی را بر بنیادی غیر از آنچه وضع طبیعی و حاکمیت جدایی ناپذیر از آن فراهم می آورند بنا نهد.
- لاک که مجلس قانونگذاری را برای ممانعت از دست یازی حاکمیت بر شهروندان معرفی می کند در پاسخ به این سوال که اگر مجلس قانونگذاری خیانت کرد راه سرکوب پیش گرفت چه باید کرد می گوید "شورش". اما مونتیسکیو تفکیک قوا را راه حل معرفی می کند.



مونتسکیو، تفکیک قوا

- پس مونتیسکیو در صدد کنار نهادن ایده حاکمیت مطلق پادشاه به ایده حاکمیت مطلق مردم است یعنی توزیع برابر قدرت میان دو قوه اجرایی و قانونگذاری. این پدیده حاکمیت مطلق را به سایه برد.
- دغدغه مونتیسکیو نه خاستگاه قدرت بلکه پیامدهای آن بود و لذا تلاش داشت تا فرمولی اختراع کرد که جلوی سوء استفاده از قدرت را بگیرد لذا می توان حاکمیت به عنوان قدرت خنثاگر هابز را بر پایه تقسیمی منطقی به گونه ای خنثی کرد که قدرتی رویارویی قدرتی دیگر بایستد (تفکیک قوا).



روسو، منتقد لیبرالیسم

- در نگاه روسو، اعتبار و موقعیت افراد در جامعه پاریس نه با قدرت پادشاهان بلکه با باور همگانی تعیین می شود. یعنی نه قدرت نه شایستگی و نه خاستگاه و حتی ثروت، به معنای دقیق کلمه، تعیین کننده اعتبار نیست بلکه «نابرابری» آنرا تعیین می کند که ثروت تنها نشانه محسوس یا قابل اندازه گیری آن به شمار می رود.
- انسانها برای فعالیت در چارچوب جامعه مدنی شروع به برقراری رابطه با هموندان خود می کنند. چگونه این افراد با همدیگر رابطه برقرار می کنند؟ یکدیگر را می سنجند. سنجش خود با دیگران تیره بختی و گناه را در پی دارد.
- نابرابری به اعتقاد روسو چکیده همه سنجش ها است و نابرابری در پول ملموسترین نوع نابرابری است. روسو این رفتار را رفتار انسان مدرن می داند (انسانی که از شهروند بودن دست کشیده و به بورژوا تبدیل شده است). این تیپ انسانی گرایش به چیرگی دارد.



روسو، منتقد لیبرالیسم

وی در ادامه به دو شیوه متفاوت بورژوا شدن در جامعه انگلستان و فرانسه اشاره میکند که در انگلستان افراد ابتدا شهروند شده و سپس بورژوا شدند اما در فرانسه افراد زیر سایه حاکمیت پادشاهی بورژوا شدند. به این سان روسو تاریخ اروپا را خلاصه کرده و بر همگنی آن تاکید می ورزد (همگنی که انسان مدرن تجلی آن است).

مقایسه سه موضع حکومت مطلق، لیبرالیسم و اندیشه روسو

حال پیشنهاد روسو چیست؟ همانا جامعه انسان را خودخواه و بدجنس می کند که به هیچ رو در طبیعت انسان نیست پس جامعه خلاف طبیعت است. پس باید چیستی طبیعت واقعی انسان را کشف کرد.

نکات کتاب برای امروز ما

- لیبرالیسم، سنتی متداوم در تاریخ اندیشه را بنا نهاد و سرانجام نیز با سقوط رقیب سرسختی چون اتحاد جماهیر شوروی در سال ۱۹۸۹، فرانسیس فوکویاما در مقاله «پایان تاریخ» پیروزی قطعی و نهایی لیبرالیسم را اعلام کرد. با این حال، این پیروزی لیبرالیسم نقطه ضعف آن شده است به طوری که لیبرالیسم توانایی تأمل در بیماری‌های درونی‌اش را از دست داده است.
- لیبرالیسم وعده از بین بردن آریستوکراسی و جانشین کردن آن با آزادی را می‌دهد اما در لیبرال‌دموکراسی‌های قرن بیستم و بیست‌ویکم، حکومت اکثریت باعث تولید نوع جدیدی از آریستوکراسی شده است. لیبرالیسم وعده «حکومت محدود» را می‌دهد اما آزادی لیبرال، نیازمند دولتی لیبرالی است که تقریباً در تمام عرصه‌های زندگی فردی و اجتماعی با قانون‌گذاری دخالت کند.
- اقتصاد لیبرال، شهروندان را تبدیل به «مصرف‌کننده» کرده است، نابرابری اقتصادی با توهم افزایش قدرت خرید مسامحه شده است. گلوبالیسم و تجارت جهانی نیز شهروندان را به مهره‌هایی در فرایند بازار کاهش داده‌اند. نظم اقتصادی کنونی هم‌زمان خدمت‌گزار لیبرالیسم و نیروی محرک آن است. اقتصاد لیبرالی، زندگی مستقل خودش را ایجاد و آزادی را به خود وابسته کرده است.